

وقتی که سنت دست و پا گیر می شود

شهربانو، روایت واقع‌گرایانه‌ای است از کنش‌های درونی و بیرونی شخصیت اصلی رمان که از احساس نیرومند نویسنده خبر می‌دهد. احساسات راوی، خواننده را یک لحظه هم رها نمی‌کند. توصیف‌ها و فضا سازی، مثل یک دوربین، همه چیز را ثبت می‌کند. از شخصیت‌پردازی و ماجراهای سرگرم‌کننده و هیجانانگیز متن، خوب استفاده شده، اما پیام اصلی و اندیشه مرکزی نویسنده، بسیار قوی‌تر از آن عناصر، نظر خواننده را به خود جلب می‌کند. رویدادهای داستان کم کم و به تدریج طرح می‌شود و سیر داستان، خطی است. فضای باز اثر که در دل کویر شکل می‌گیرد، قدرت و زیبایی طبیعت کویر را در سیر روایت نمایش می‌دهد. نویسنده داستان، علاوه بر آشنا کردن مخاطب خود با زندگی بومی و آداب و رسوم قبیله‌ای منطقه، به روش غیرمستقیم، از زبان شخصیت داستان، نکات لازم برای مواجهه با این زندگی را یادآوری می‌کند. در این میان، خواننده از واقعیت متن، به واقعیت بیرونی کشیده می‌شود.

چکیده داستان

شهربانو و خانواده گله‌دارش، ساکن پهنا کویرند. پולان، خواهر بزرگتر شهربانو که سیزده ساله است، با پسرعمویش امیر ازدواج می‌کند. سال بعد نیز شهربانو، با پسرعموی دیگرش مراد که برادر امیر است، ازدواج خواهد کرد.

پولان، خود را برای مراسم عروسی آماده می‌کند، اما بر اثر حوادثی که پیش می‌آید، امیر کشته می‌شود. شهربانو، به نوعی در این ماجرا، مقصر شناخته می‌شود. افراد خانواده تصمیم می‌گیرند پولان، با مراد عروسی کند و شهربانو هم بنا به مصلحت، با جناب رحیم، مرد پنجاه و پنج ساله ثروتمندی که مزرعه‌دار است، اما شهربانو دختر مستقل و زرنگی است، او که به تنهایی، گله شترها را هدایت می‌کند و گله‌داری را دوست دارد، مزرعه برایش لقمه چربی نیست که به خاطر آن با جناب رحیم عروسی کند. سید بودن او هم دلیل خوبی برای این وصلت نیست. به عقیده او، جناب رحیم، چه سید باشد چه نه، مراد نمی‌شود. شهربانو می‌پرسد «او چند تا زن دارد؟» پاسخ می‌شود سه تا! شهربانو شش ماه تا یک سال فرصت دارد به این فکر عادت کند و خودش را با شرایط جدید سازگار گرداند. اما شهربانو نمی‌تواند به فکر عروسی با مردی باشد که همسال پدر بزرگش است؛ حتی اگر این ازدواج او را صاحب یک مزرعه کند.

شارما، خاله محبوب شهربانو، زنی است که شوهرش را ترک کرده است. شوهرش به امید داشتن پسر، او را به عقد خود درمی‌آورد، اما بعد از تولد دختری، با او بدرفتاری می‌کند و او و دخترش را کتک می‌زند. شارما، به اقدام جسورانه‌ای دست می‌زند و برای خود، گله‌ای دست و پا می‌کند، سپس شوهرش را ترک و با دخترش بیابانگردی می‌کند. او از تنها زندگی کردن نمی‌هراسد و بهتر از هر مردی می‌تواند از خودش دفاع کند. او حاضر نیست دخترش را که شانزده ساله است، به ازدواج وادارد.

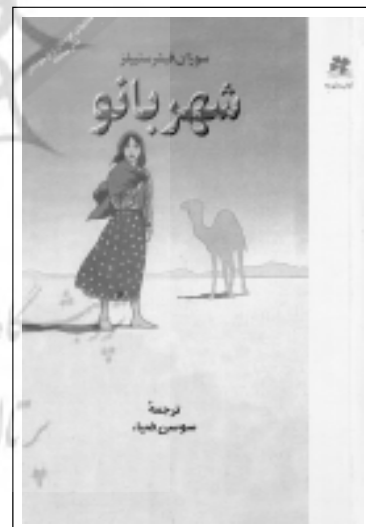
از طرفی، برای شهربانو که قوت‌رهایی از تارهای سنت را ندارد و نومیدانه، زیر سایه تنومند سنت دست و پا می‌زند رهایی از یوغ پدر، به راحتی امکان‌پذیر نیست. آرزوی به کام نرسیده شهربانو برای وصلت با مراد، او را به شارما پیوند می‌دهد. پیوند او با شارما، پیوند مرید و مرادی است. شاید که بتواند تصویر خود را در او بیابد. او با وجود محرومیت آشکار مادی، اعتماد به نفس و استقلال بسیار از خود نشان می‌دهد.

نمایش عالی احساس عدالتخواهی در شخصیت شهربانو، به مقتضای سن او، بی‌شک تأثیر ماندگاری در مخاطبان خواهد گذاشت. جامعه سنتی که در آن، فرمان برداری پیش از ازدواج، نسبت به پدر و بعد از ازدواج، نسبت به همسر را می‌طلبد، چنین واکنشی را از یک نوجوان بادیه نشین بر نمی‌تابد.

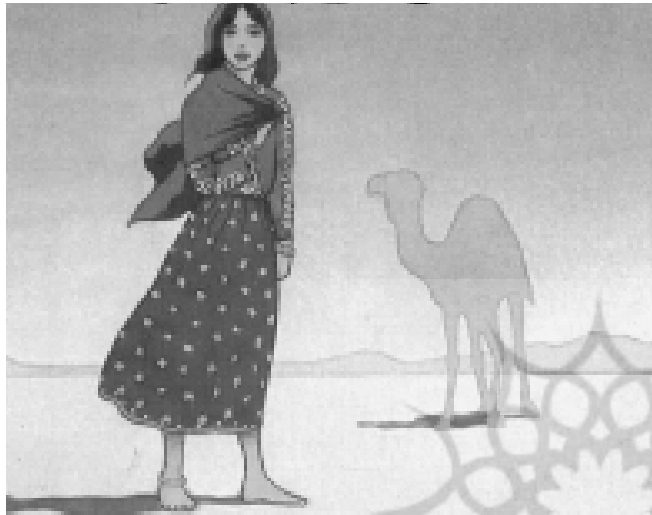
آزادی و سنت

این داستان بومی، عمدتاً به سنت‌های خاص مربوط به زنان می‌پردازد: «دو نوبت

فرشته سنگری



- عنوان کتاب: شهربانو
- نویسنده: سوزان فیشر ستیبلز
- مترجم: سوسن ضیاء
- ناشر: نشر چشمه، کتاب و نوشته
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۲۴۷ صفحه
- بها: ۱۲۵۰ تومان



است که پذیرای شوخ‌چشمی و دریدگی نمی‌توانیم باشیم، محدودیت نخستین هم برای زن امروز روانیست.

شهربانو می‌خواهد پیش خاله شارما برود و با او زندگی کند، اما در میان گذاشتن این راه حل، همان و دریافت کشیده‌ای از سوی مادر همان! خاله مارشا هم او را به صبر دعوت می‌کند. دختر نوجوان که نمی‌تواند در مورد زندگی خود تصمیم بگیرد، یک باره باید مادر بشود و مسؤولیت خانه و فرزندان را به دوش بگیرد. بدون این که شهربانو میل داشته باشد سعادت خواهرش، پولان را به خطر بیناندازد، عزمش را جزم می‌کند، حتی نصایح شارما نیز دیگر ثمری ندارد. او یک مرحله رشد را پشت سر گذاشته، به مرحله بعدی می‌رسد. کودکی که زود بزرگ می‌شود و به فرد تولیدکننده و مستعد انجام کارهای بزرگان، با مسؤولیت کامل بدل می‌شود، انعکاس زندگی واقعی یک کودک در جامعه سنتی و بسته است. او آن قدر کوچک است که نصایح شارما را درک نمی‌کند. شارما از حق اختیار می‌گوید، اما این اختیار بعد از ازدواج است. شهربانو، در واپسین بخش کتاب، این اختیار را قبل از ازدواج، به خود تفویض می‌کند. پایان‌بندی زیبایی کتاب بر زیبایی اثر افزوده است و گره ماجرا، هم چنان باز نشده می‌ماند. موقعیت شخصیت‌های داستانی، از نظر زمان و مکان، بسیار دور به نظر می‌آید، اما مشکلات دختران و زنان فراتر از زمان و مکان داستان نمود می‌کند. لذا اهمیتی ندارد که داستان به چه زمانی تعلق دارد. در این داستان، جهانی خلق شده که در نوجوانان امروزی، شیفتگی خاصی از نوع افسانه‌های باستان ایجاد می‌کند.

نثر از حیث دستوری، شیوا و ساده است و به مدد ترجمه زیبایی آن، به عنوان یک اثر خوب داستانی به شمار می‌آید.

از فصل باران‌های موسمی می‌گذرد که شوهر بی‌بی لعل، فوت کرده است، اما او به نشانه عزاداری تا پایان عمرش سفید می‌پوشد.» ص ۱۵۳

«شارما داستانی را حکایت می‌کند. یکی از دوستانش به خاطر اتهام شوهرش

که به مردی غریبه نگاه کرده است، سنگسار می‌شود.» ص ۱۱۸

در خبرهایی که بین زنان مبادله می‌شود، می‌شنویم که «فقط حیف که بچه آنها دختر است. می‌گویند ایراد از خانواده است!» زن حق ندارد بعد از مرگ یا جدایی از همسر، به ازدواج مجدد بیندیشد، اما صدای شارما، چه شاد است. او آواز می‌خواند و اسباب شادی زنان قبیله را فراهم می‌آورد. وجود او شادی را به قبیله هدیه می‌کند. «شارما با صدای زنگ دارش، به قهقهه می‌خندد و من با خود فکر می‌کنم پس از آن چه شوهر وحشت‌انگیزش به سر او آورده، چه طور می‌تواند چنین حرفی بزند. شهربانو هول نکن، در دنیا مردهای شرور وجود دارند، اما عشق مردی نجیب هم زیباترین هدیه‌ایست که خداوند به ما ارزانی می‌کند.» ص ۱۱۸ «تا سالی دیگر با مراد عروسی می‌کنم و اگر او مردی مهربان نباشد، من هم مانند شارما، سرکشی می‌کنم و مستقل خواهم شد.» ص ۱۱۸

آزردگی خاطر شهربانو، نسبت به سنن قبیله‌ای، حتی قبل از مرگ امیر هم نمایان است. تعلق خاطر او نسبت به مراد، بیشتر مخفی و ذهنی است و همین خواننده را در کشاکش قرار می‌دهد. اما بعد از مرگ امیر، او دیگر نمی‌تواند حتی با مراد هم عروسی کند. خانواده، سعادت و خوشبختی او را در ازدواج با مرد ثروتمند، تضمین شده می‌داند، اما او با جسارت، در مقابل تعصبات سنتی قبیله‌اش می‌ایستد. زن از نظر جامعه سنتی، می‌بایست زیبا و مطیع باشد و چنانچه فاقد این خصوصیات باشد، از سوی جامعه طرد می‌شود. شخصیت پولان، وجهی نمادین و تمثیلی از یک زن سنتی است. او در بدی نمادین، خود را می‌آراید و همواره می‌خواهد عزیمتش را به زنانگی اعلام کند. شست و شو در آبگیر، تطهیر جسم و روح را تداعی می‌کند. او آوردن فرزند پسر را به وظیفه خود می‌داند. وظیفه همه زنان این است که برای همسر خود، پسرانی را به دنیا آورند تا در جامعه پذیرفته شوند. اما شهربانو نمی‌خواهد کسی از عزیمتش به دنیای زنان مطلع شود. او قبل از از دست دادن شتر مورد علاقه‌اش (گلوبند)، نمی‌دانست که می‌توان چیزی را هم خیلی دوست داشت و به آن عشق ورزید. شارما که در نور مهتاب می‌آید، از دوست داشتن نیز برای او سخن می‌گوید. شهربانو حالا می‌تواند حس نفرت و عشق را از هم تفکیک کند. او پدر و مادر خود را نیز سرزنش نمی‌کند:

«از این مرد که برای خریدن همسر آینده‌اش در صحرا روان است و می‌کوشد قلبم را بخرد، کینه‌ای به دل دارم. پس مادر و بابا را که طبق سنت رفتار می‌کنند، سرزنش نمی‌کنم؛ چون آینده‌شان این طور تامین می‌شود و هرگز از خشک سالی یا همه مشکلات دیگر نگرانی نخواهند داشت. اما قلب من، پیش از آنکه شترم گلوبند، از دستم برود، نمی‌دانستم دلی هم دارم. آیا دست تقدیر بود که با رفتن گلوبند، برای از دست دادن مراد آماده‌ام کند؟ حالا چه چیزی از دست خواهم داد؟» ص ۲۱۱

فرهنگ شرق، او را به سکوت و پذیرش سرنوشت خود دعوت می‌کند. هر وقت می‌خواهد در این باره چیزی به پدر یا دیگران بگوید، مادر یا دیگر افراد خانواده، مانعش می‌شوند. در فرهنگ شرق، سخن به آزر مگفتن، برای زنان سنتی پایدار است. بالاترین صفت دختران، آزر داشتن است و به آزر سخن گفتن. گرچه امروز هم این صفت، همان گونه معتبر و پسندیده است، باید بپذیریم که با گذشت زمان و فراگشت جهان، بسیاری از مفاهیم‌های ذهنی جا به جا شده و دگرگون گشته‌اند. «آزر» در پوسته و کالبد نخست خود نمی‌گنجد و فضایی گسترده‌تر می‌جوید. درست